

دو کاج

در کنار خطوط سیم پیام...



در کنار خطوط سیم پیام
خارج از ده ، دو کاج ، رویدند
سالیان دراز ، رهگذران
آن دو را چون دو دوست ، می دیدند
روزی از روزهای پاییزی
زیر رگبار و تازیانہ ی باد
یکی از کاج ها به خود لرزید
خم شد و روی دیگری افتاد
گفت ای آشنا ببخش مرا
خوب در حال من تأمل کن
ریشه هایم ز خاک بیرون است
چند روزی مرا تحمل کن
کاج همسایه گفت با تندی
مردم آزار ، از تو بیزارم
دور شو ، دست از سرم بردار
من کجا طاقت تو را دارم؟
بینوا را سپس تکانی داد
یار بی رحم و بی محبت او
سیم ها پاره گشت و کاج افتاد
بر زمین نقش بست قامت او
مرکز ارتباط ، دید آن روز
انتقال پیام ، ممکن نیست
گشت عازم ، گروه پی جویی
تا ببیند که عیب کار از چیست
سیمبانان پس از مرمت سیم
راه تکرار بر خطر بستند
یعنی آن کاج سنگ دل را نیز
با تیر ، تکه تکه ، بشکستند
محمد جواد محبت